

«در آن ویرانه منزل

که اکنون حبسگاه بس صداهاى پریشان است

بگو بامن، که می‌خندد؟ که گریان است؟»

«نیما»

فراز روز مرگی

«زندگی اجتماعی صادق کوچک‌پور، یکی از سرداران خیزش جنگل»



در طول تاریخ ایران، در شرایط ویژه، همواره شخصیت‌هایی اخگرگونه پدید آمده‌اند که شعله‌ای در هوای گرگ و میشی جامعه افروخته و خویشتن‌نیز ققنوس‌وار در میان شعله‌های آتش سوخته‌اند؛ اما به حکم آن اسطوره کهنسال، از خاکستر ققنوس سوخته، همیشه ققنوسی جوان زاده می‌شود و پروبال می‌گشاید و شعله‌ای نو در تاریکی خاکستری می‌افروزد. این روند انگار جاودانه

است و در چنگال «روز مرگی» و «زمان مرگی» اسیر نیست. در زندگی اجتماعی، هر حرکت ثمربخش هیچگاه نابود نمی‌شود. ثمره‌ها که حاصل عرق‌ریزان روح آدمی است همیشه در تار و پود شکوفه‌های زندگی نهفته است. هرسخن مغزدار که در گفتگوهای روزمره میان آدم‌ها رد و بدل می‌شود بی‌شک تأثیرش را در ذهن شنونده باقی می‌گذارد و نقش خود را هرچند اندک در تارهای شخصیت او می‌تند. زندگی توأم با تجربه، تارهای شخصیت آدمی را می‌بافد و نقش‌های روح‌پرور پدید می‌آورد. نقش‌هایی که قرن‌ها و گاه هزاره‌ها

باقی می ماند و نور خیره کننده اش به چشم می زند.

مشاهده و شناخت نقش های روح پرور زندگی، سرچشمه حیات و باروری و نشاط است.

انقلاب مشروطیت که در تاریخ اجتماعی چند هزارساله ایران، پدیده ای شگرف و تکان دهنده و بیدارکننده بود، در روند خود آدم های معمولی بسیاری را به شخصیت های بزرگ و ثمربخش تبدیل کرد. باید گفت انرژی های خفته درونی آدم ها را آزاد کرد تا ثمراتش به بار نشیند.

انقلاب مشروطیت در دو مرحله با دو چهره جلوه کرد. در مرحله نخست با مطالبات و خواست ایجاد عدالتخانه و اندکی بالاتر، تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قوانین در جهت نفی حاکمیت مطلقه استبدادی شاه و حکام و استقرار آزادی بیان و اندیشه و اجتماعات محدود ماند. پس از کودتای ضد انقلابی محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس شورای ملی، مرحله دوم انقلاب آغاز شد.

در این مرحله، با خیزش توده ها و رهبرانی که از میان آنان برخاسته بودند، انقلاب رنگ و نقشی مردمی و همگانی به خود گرفت و مطالبات و خواسته هایی فراتر از مرحله نخستین مطرح شد. انقلابیون تبریز و رشت که توسط دو انجمن مردمی یعنی «انجمن غیبی» و «کمیته ستار» رهبری می شدند، خواستار برچیدن بساط سلطنت مستبد و لغو مالکیت فئودالی و تقسیم زمین های کشاورزی میان تولیدکنندگان و تدوین قوانین مترقی جهت حمایت از زحمتکشان شهری و آزادی زنان از بند اسارت و مبارزه با استعمار بیگانگان شدند. پس از فتح تهران توسط انقلابیون گیلان، بنا به عللی بسیاری از فئودال ها و سرمایه داران بزرگ به ظاهر مدافع نظام مشروطیت، در رأس حاکمیت جدید قرار گرفتند. اینان به تدریج راه را برای به قدرت رسیدن مجدد مستبدین کهنه کار قبلی هموار کردند. این روند مانع حرکت انقلاب به سوی اهداف مردمی اش شد. اینان اندکی پس از فتح تهران، سازمان سیاسی و طبقاتی خود را به نام حزب «اعتدالیون» تشکیل دادند و پست های کلیدی حاکمیت جدید را در دست رهبران آن حزب قرار دادند. این حرکت تا آنجا پیش رفت که شاهزاده عین الدوله مستبد کهنه کار، کسی که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه با خیزش مشروطه خواهی مردم جنگید و عده ای را نیز به خاک و خون کشید تا بر اثر مبارزه و فشار مردم، مظفرالدین شاه ناگزیر او را از مقام صدراعظمی عزل کرد، کسی که بار دیگر هنگامی که محمدعلی شاه به کودتای ضد انقلابی برضد نظام مشروطیت دست زد، او در مقام فرمانده سی هزار قشون اعزامی برای سرکوب خیزش انقلابی تبریز قرار گرفت و آن شهر را یازده ماه در محاصره نظامی نگاه داشت، اکنون در زمان حاکمیت



میرزا کوچک و دکتر حشمت

به ظاهر مشروطه دوباره به مقام صدراعظمی دعوت شد و کابینه تشکیل داد. روند فاجعه بار تا آنجا پیش رفت که حاکمیت سپهدارها و سردار اسدها و صمصام السلطنه ها و ناصرالملک ها و فرمانفرماها در مقابل خواسته ها و تحمیلات سیاسی استعمارگران روسیه و انگلیس سرتسلیم فرود آوردند.

انقلابیون وقتی چنین وضعیت فلاکت باری را دیدند، ناگزیر، خود بیرون از حاکمیت رسمی، دست به عمل زدند. حزب دمکرات که در همان آغاز پیروزی انقلابیون و فتح تهران در مقابل حزب

اعتدالیون به دست حیدرخان عمواوقلی تشکیل شده بود و اغلب مواد برنامه هایش اقتباس از برنامه ها و اهداف احزاب سوسیال دمکرات اروپایی بود، در این هنگام با کمک سایر انقلابیون برضد مداخله روس و انگلیس در ایران موضع گرفت. اعضا و هواداران این حزب و سایر نیروهای مترقی برای جنگ با نیروهای مداخله گر خارجی از تهران مهاجرت کردند و در قم «کمیته دفاع ملی» تشکیل دادند و ارتش شبه نظامی ایجاد کردند. در تبریز شیخ محمد خیابانی که رهبر حزب دمکرات تبریز بود، دست به شورش مسلحانه زد و برضد مداخله خارجی و حاکمیت ارتجاعی داخلی موضع گرفت و خواستار اجرای اهداف انقلاب مشروطیت شد. در گیلان، میرزا کوچک خان با عده ای دیگر که عموماً از کوشندگان انقلاب مشروطیت بودند، قیام کرد و ارتش چریکی تشکیل داد و در جنگل های گیلان پناه گرفت و خواستار مبارزه با ارتش بیگانگان و عوامل نفوذی آنان در حاکمیت ایران شد و براستقرار اهداف انقلاب مردمی مشروطیت تأکید کرد. در خراسان کلنل محمدتقی خان پسپان با ژاندارم های تحت فرماندهی خود از حاکمیت ارتجاعی مرکزی سرپیچید و خواستار برکناری عناصر مرتجع و بیگانه پرست درون حاکمیت مرکزی شد.

صادق کوچکپور یکی از سرداران مردمی قیام جنگل بود. او در سال ۱۲۷۵ شمسی در شهر فومن گیلان متولد شد و دوساله بود که پدرش فوت کرد. در هفت سالگی او را به رشت آوردند و به دست عمویش سپردند و تحت سرپرستی عمو به تحصیل پرداخت. عموی کوچکپور از اعضای فعال حزب دمکرات شاخه رشت بود. تنه این حزب در تهران به دست

حیدرخان عمواوقلی و عده‌ای دیگر از دمکرات‌های انقلابی ایجاد شده بود.

کوچکپور در مدرسه‌ای به نام «وطن» که به سبک جدید ایجاد شده بود و مدیرش از انقلابیون معروف بنام «لارودی» بود، تحصیل کرد. هفده ساله بود که برای ادامه تحصیل به تهران آمد. در این زمان میرزا کوچک خان که جزو یکی از فرماندهان شبه نظامیان «کمیته ستار» رشت، تحت فرماندهی کل معزالسلطان (سردار محی) بود. پس از فتح تهران در این شهر اقامت داشت. کوچکپور با میرزا ملاقات کرد و با کمک و معرفی او وارد مدرسه دارالفنون شد و در رشته معلمی مشغول تحصیل شد. در آن زمان مدرسه دارالفنون یک دانشگاه پرآوازه بود. صادق یک سال در آنجا درس خواند که جنگ بین الملل اول ۱۹۱۴ آغاز شد. در این زمان ارتش‌های روس و انگلیس در شهر قزوین و نزدیک کرج اردو زده بودند و دولت‌های استعمارگر توسط سفرای خود در تهران و با تکیه بر این ارتش‌ها خواسته‌های سیاسی خود را به حاکمان تهران تحمیل می‌کردند. در این زمان در واقع ایران به حالت یک کشور نیمه مستعمره درآمده بود و حاکمان تهران عموماً در تصمیم‌گیری‌های سیاست داخلی و خارجی مطیع اوامر آن‌ها بودند. کوچکپور در این وقت در ملاقاتی که با میرزا داشت و قرار و مدارهایی که با هم گذاشتند، تحصیل‌اش را نیمه‌کاره رها کرد و به رشت بازگشت. او در استخدام شهربانی گیلان درآمد و پس از سه ماه تعلیمات مقدماتی، درجه ستوانی گرفت. او مأمور گشت یکی از محله‌های رشت که محل استقرار قزاقان روسی بود، شد. صادق در حوزه مأموریت خود، چند تن از قزاقان شرور روسی را که به یکی از جواهر فروشی‌ها دستبرد زده بودند، دستگیر کرد و تحویل شهربانی داد. پس از چند روز خودش نیز دستگیر شد و به دستور فرمانده کل قزاقان روسی تا آستانه اعدام رفت که با وساطت چند تن از کارگزاران دارالحکومه رشت آزاد شد. این ایام میرزا کوچک خان به رشت آمده بود تا مقدمه یک قیام را فراهم کند. صادق خان با میرزا ملاقات کرد و درباره قیام برضد بیگانگان و حاکمیت فاسد فاجاریه گفتگو کردند. میرزا رابطه صادق خان را با اسکندر خان و وقار السلطنه که هر دو از کوشندگان انقلاب مشروطیت بودند، برقرار کرد. کار اینان تهیه تفنگ و فشنگ و انتقال آن به جنگل بود. هم‌زمان با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه صادق خان به شهربانی انزلی منتقل شد. پس از چند ماه او با درخواست میرزا به جنگل رفت و فرماندهی بخشی از تشکیلات نظامی جنگلی‌ها را به عهده گرفت. در این زمان دو سال از قیام جنگل گذشته بود. قلمرو و اقامتگاه جنگلی‌ها شامل دامنه‌های سلسله جبال البرز از تالش و آستارا تا تنکابن و کلاردشت و گاه تارم امتداد داشت. صادق خان در جنگ با ارتش مجهز انگلیس‌ها که در مناطق گوراب و پسیخان رخ داد، شرکت فعال داشت. او در یک منطقه طی بیست روز جنگ و گریز و یورش‌های چریکی، سرانجام ارتش انگلیس را



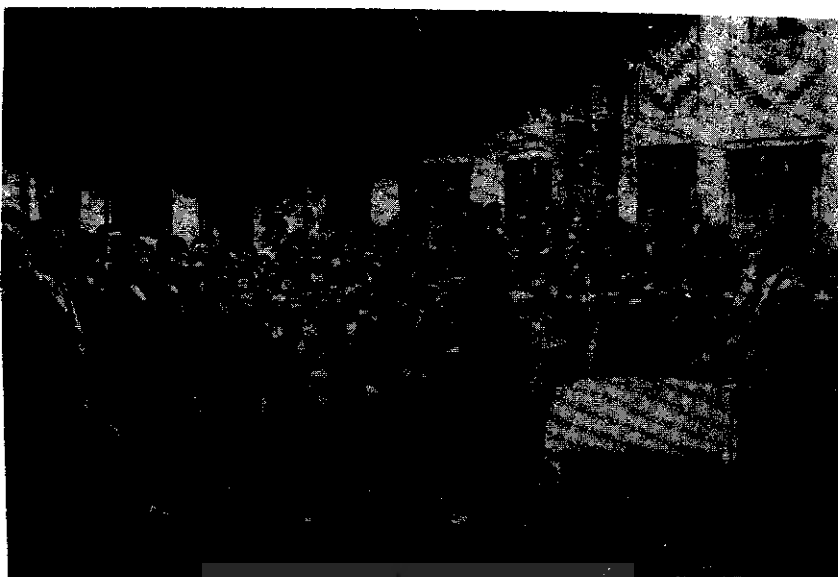
حیدر خان عمو اوغلی

وادار به عقب نشینی کرد. میرزا با پانصد چریک و احسان الله خان و خالوقربان با چهارصد تن و صادق خان با پنجاه شبه نظامی به شهر رشت حمله کردند. آن‌ها عمارت کنسولگری را که محل استقرار ارتش انگلیس‌ها بود، محاصره کردند و طی یک روز جنگ خونین و پرتلفات، سرانجام شهر رشت و عمارت کنسولگری را تصرف کردند. باقیمانده قشون انگلیس‌ها از شهر گریختند و به اردوگاه انگلیس‌ها که اطراف شهرک منجیل بود، پناه بردند. پس از چند روز، هواپیماهای انگلیسی شهر رشت را

بمباران کردند. چریک‌ها برای جلوگیری از گشتار مردم بی سلاح و تخریب خانه‌ها و اماکن عمومی، از شهر بیرون رفتند و در کوهپایه‌های جنگل یوش پناه گرفتند. در این وقت جنگلی‌ها از هوا توسط هواپیماهای انگلیسی بمباران می‌شدند و از زمین نیز توسط قشون انگلیسی و قزاق‌های حاکمان تهران مورد هجوم قرار می‌گرفتند. پس از شکست‌های پی‌درپی، میرزا به افراد چند هزار نفری اش دستور داد که به طور موقت در جنگل‌ها پراکنده شوند و عده‌ای نیز به دهات و شهرها بروند و بکار روزمره مشغول شوند تا موقع مناسب فرا رسد. در همین زمان دکتر حشمت با سیصد چریک‌اش به واسطه وعده‌های دروغین و ثوق الدوله که در آن زمان صدراعظم احمدشاه بود، تسلیم قشون قزاق شد. حشمت پس از چند ماه در سال ۱۲۹۸ در یک محاکمه فرمایشی نظامی محکوم به اعدام و در باغ محتشم رشت به دار آویخته شد. عده‌ای از یارانش را نیز اعدام و بقیه را به شهرهای دورافتاده، تبعید کرده و برخی را نیز به سیاهچال انداختند. صادق خان ریش‌پریش جنگلی‌اش را تراشید و با لباس مبدل و با تغییر ظاهری از راه تنکابن مخفیانه وارد رشت شد و چند ماه منزل عمومی دمکراتش پنهانی زندگی کرد تا اوضاع اندکی آرام‌گشت و بگیر و ببند فروکش کرد. او پس از ماه‌ها خانه نشینی و زندگی مخفی آرام‌آرام و با احتیاط به «انجمن فرهنگ» رفت و در آنجا مشغول کارهای فرهنگی و هنری شد. «انجمن فرهنگ» در سال ۱۲۹۶ در شهر رشت با همت گروهی از روشنفکران مترقی تأسیس شده بود. یکی از اعضای اصلی مؤسس این انجمن صادق خان کوچکپور بود. صادق خان زمانی که افسر

شهریانی بود به‌عضای مؤسس انجمن پیوست و برای گسترش انجمن تلاش بسیار کرد. انجمن فرهنگ در طول فعالیت خود که تا سال ۱۳۱۰ ادامه داشت، علاوه بر کارهای فرهنگی و نمایشی و هنری در تمام امور اجتماعی و سیاسی دخالت می‌کرد. با کوشش مؤسسين و اعضای انجمن کتابخانه بزرگی در عمارت انجمن ایجاد شد که میعادگاه اهل تحقیق و قلم و فکر بود. انجمن هر ماه مجله‌ای بنام «فرهنگ» منتشر می‌کرد. صادق‌خان برای کار به‌انزلی رفت و در حین کارهای روزمره به کار فرهنگی نیز مشغول شد. انسان شورمند و عاشق نمی‌تواند در کنج انزوا حبس شود. اکنون بایستی لباس رزم چریکی را کنار گذاشت و لباس هنر را به تن کرد و در حین خدمت به مردم با روز مرگی و زمان مرگی نیز جنگید و به ارواح سرکش و بلندپرواز خوراک داد. صادق‌خان در انزلی انجمنی فرهنگی به نام «پرورش» ایجاد کرد که مدیر روزنامه «پرورش» نیز یاور و کمک‌دهنده او بود. «انجمن فرهنگ» نمایشنامه «سالوس» مولیر فرانسوی را برای صادق‌خان به‌انزلی فرستاد. صادق‌خان با کمک چند تن از اعضای انجمن پرورش مشغول تمرین نمایشنامه شد. بلیط نمایش را خودش می‌فروخت. صادق‌خان نقش اصلی نمایش را بازی می‌کرد. استقبال مردم از نمایش باعث وحشت حاکمان شهر شد. صادق‌خان در یادداشت‌های خود در همین باره نوشت:

«انجمن فرهنگ تصمیم گرفت که نمایشنامه «سالوس» را در انزلی نمایش دهد. من آگهی آن را منتشر کردم و شروع کردم به فروش بلیط، بعد از اینکه نمایش چند روز اجرا شد، یک روز صبح از طرف شهریانی مرا گرفتند و تحویل انگلیس‌ها دادند. آنان مرا در انباری زندانی کردند. در این انبار چند سطل بود که انگلیس‌ها در آن کثافت می‌کردند، و زندانیان سطل‌ها را خالی می‌کردند. یک پلیس ایرانی که در آن موقع به نام پلیس جنوب بود و انگلیس‌ها تشکیل داده بودند به من حکم کرد که سطل پر از کثافت را خالی کنم. من امتناع کردم. او مرا مجبور کرد. من هم سطل را بلند کرده به روی پلیس ریختم. پلیس فریاد کشید. چند نفر آمدند. کت‌های مرا بستند نزد رئیس خود بردند. رئیس یک افسر انگلیسی بود. افسر انگلیسی با کمک یک مترجم ایرانی، گفت این چه حرکت زشتی بود که کردی؟ این توهین بزرگی است که مرتکب شده‌ای. اهانت به پلیس انگلیس قابل جبران نیست. گفتم که اولاً مرا چرا دستگیر کردید؟ با بودن پلیس ایرانی شما روی چه حقی یک نفر ایرانی را دستگیر و زندانی می‌کنید؟ گفت، شما اهانت به مذهب کرده‌اید. عده‌ای از علمای انزلی شکایت کرده‌اند که شما عده‌ای را از رشت آورده‌اید و نمایش آخوندها را داده‌اید. گفتم، این موضوع به شما مربوط نیست. نمایشنامه سالوس ترجمه از پیس فرانسه است.»



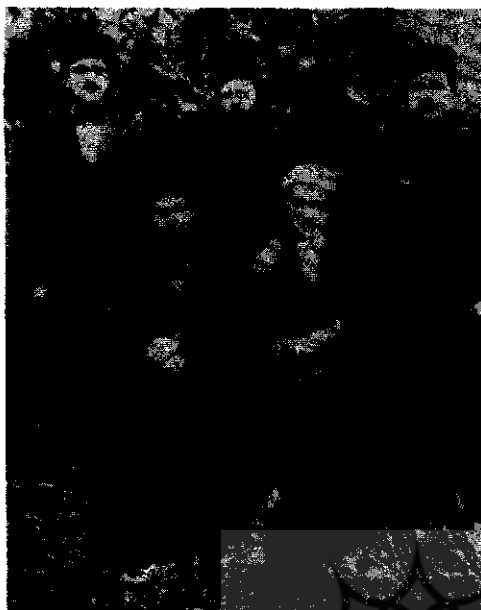
صادق کوچک پور در حال تسلیم گواهی نامه سالمندان قزوین در سال ۱۳۱۹

صادق خان بعد از آزادی از زندان انگلیس ها، شنید که میرزا کوچک خان، دوباره گروه های پراکنده جنگلی ها را متشکل کرده و با یورش به ماسوله آن شهر را اشغال کرده است. شنید که احسان الله خان شخصیت دوم خیزش جنگل مخفیانه وارد انزلی شده. صادق خان با احسان الله خان ملاقات کرد و با کمک بیست چریک او به محل استقرار قزاق های حکومتی انزلی حمله کردند. آن ها هفتصد قزاق را خلع سلاح کرده و سلاح شان را به جنگل منتقل کردند. صادق خان به زادگاه خود فومن رفت و در آنجا صد نفر از جوانان فومنی را با یاری سلاح دریافتی از ستاد جنگل، مسلح کرد و به اردوگاه جنگلی ها پیوست. او چند ماه با حکمی که از طرف میرزا دریافت کرده بود، به حکومت فومنات منصوب شد. ضمناً فرماندهی نظامی آن مناطق نیز بعهده او قرار گرفت. صادق با چریک های تحت فرمانش برای حمله مجدد به شهر رشت به قشون احسان الله خان و میرزا پیوست. پس از فتح شهر رشت، بر سر شیوه اداره شهر و سیاست اجتماعی، میان جناح احسان الله خان و جناح میرزا اختلاف بروز کرد. پس از چندی کشمکش و گفتگوهای بیشمار سرانجام حاصل صلح و آشتی بدست نیامد. احسان الله خان با کمک جناح چپ جنگل، با یک حرکت شبه کودتایی مراکز مهم شهر رشت را تصرف کرد و با عده ای از همفکران و هم مسلکان خود کابینه ای تشکیل داد و جمهوریت شورایی را اعلام کرد. میرزا با هوادارانش به صورت قهر از رشت بیرون رفت و مجدداً به قلب جنگل پناه برد.

صادق خان در جناح بندی و نزاع جناحی و مسلکی، جانب میرزا را گرفت و همراه او به جنگل رفت. او سلاح سنگین و سبک زیادی را جمع آوری و به اردوگاه جنگل انتقال داد. او هشت عراده توپ صحرایی را نیز با خود به جنگل برد. او با چریک‌هایش همراه چند عراده توپ در حاشیه جنگل فومنتا مستقر شد. در این زمان حیدرخان عمووقلی برای کمک و آشتی دو جناح انقلابی قیام جنگل، با ششصد شبه نظامی ایرانی مقیم باکو و همراه سلاح‌های جدید از جمله توپ و مسلسل و غیره، با یک کشتی وارد انزلی شد. با وساطت حیدر عمووقلی و ملاقات‌های هرروزه او با میرزا و کابینه دولت جمهوری شورایی به رهبری احسان‌الله خان، سرانجام در چند نشست دوستانه، سران دو جناح با هم آشتی کردند و توافقنامه‌ای نیز میان آن‌ها به امضا رسید.

با درخواست حیدر عمووقلی، صادق خان به ریاست شهربانی انزلی منصوب شد. رابطه صادق خان با حیدرخان عمووقلی بسیار دوستانه بود. پس از چندین، احسان‌الله خان بدون مشورت با میرزا و حیدرخان، با چند هزار شبه نظامی و تعدادی توپ، برای حمله به تهران حرکت کرد. قشون او در شهر رودبار طی یک روز جنگ خونین با فزاق‌ها سرانجام شکست خورد و تلفات سنگینی داد و او با عده‌ای معدود به رشت بازگشت. این عمل احسان‌الله خان، باز فضای دوستی و صلح دو جناح را برهم زد. حیدرخان باز برای آشتی و صلح با عده‌ای از هم مسلکان خود به وعده‌گاه مذاکره یعنی «ملا سرا» که میان جنگل بود، رفت اما متأسفانه جناح میرزا با نقشه‌ای از پیش تعیین شده به روی حیدرخان و همراهان او آتش گشودند. بیشتر همراهان حیدرخان کشته شدند و خود حیدرخان دستگیر شد که پس از چند روز، ناجوانمردانه او را در میان جنگل تیرباران کردند. قتل حیدرخان، لکه ننگی است که بردامن جناح میرزا نشسته است و با، هیچ توجیهی پذیرفتنی نیست. مردی که در طول بیست سال زندگی‌اش را در راه آرمان‌های اجتماعی مردم ایران فدا کرد و سرانجام نیز جان‌ش را برای تحقق صلح و آشتی میان جناح‌های انقلابی از دست داد.

در همین زمان دستوری از طرف میرزا به صادق خان ابلاغ شد که در انزلی دست به کودتا زند و افراد و عوامل جناح احسان‌الله خان و حیدرخان را از مراکز حساس شهر پاک‌سازی و طرفداران جناح میرزا را در حاکمیت شهر مستقر کند. صادق خان برای اجرای این حکم تلاش بسیار کرد اما موفق نشد و با ۴۶ نفر از هوادارانش از انزلی خارج شد و به طرف ماسوله و تالش عقب‌نشینی کرد. در این زمان لشگرکشی رضاخان سردار سپه به گیلان آغاز شده بود. اختلافات و گاه درگیری مسلحانه که میان دو جناح نهضت جنگل پدید آمده بود، فرصت مناسبی به دست



مرد مغمم نشسته محمود رضا طلوع است
ونفر ایستاده پشت سروی احسان الله خان

سردار سپه داد که قشون خود را بدون موانع مهم وارد گیلان کند. قشون سردار سپه مجهز به سلاح‌های پیشرفته انگلیسی و روسی به چریک‌های پراکنده دو جناح نهضت جنگل تاختند و با موفقیت پیشروی کردند.

صادق خان با جنگ و گریز با قشون دولتی افرادش را با فایق از راه مرداب به آب‌کنار کشاند و از آنجا در حاشیه جنگل نرگستان پیاده شد. صادق خان توسط قاصدها شنید که در رشت و انزلی هواداران احسان‌الله‌خان و حیدرخان عمواوقلی در چند

درگیری با قشون قزاق سردار سپه شکست خوردند. هم‌زمان با یورش قشون قزاق به شهرهای گیلان که عموماً در دست هواداران احسان‌الله‌خان بودند، بسیاری از آنان تا مرز آستارا عقب‌نشینی کردند. احسان‌الله‌خان و معزالسلطان «سردار محی» با عده‌ای از اعضای کابینه دولت شورایی گیلان در بندرانزلی سوار کشتی شدند و از مرز ایران عبور کردند. قشون قزاق پس از استقرار در شهرهای گیلان، پی در پی با کمک عوامل خائن به مراکز تجمع جنگلی‌ها یورش بردند و بسیاری از چریک‌ها را کشته یا اسیر کردند. با وجود شکست‌های پیاپی شبه‌نظامیان میرزا و احسان‌الله‌خان، صادق خان هم‌چنان با چهل، پنجاه چریک‌اش در جنگل مستقر و آماده دفاع بود.

قاصدی از طرف میرزا به محل استقرار صادق خان آمد و نامه میرزا را به او ابلاغ کرد. میرزا در نامه‌اش تأکید کرده بود که چون دفاع بی‌فایده است لذا با افرادش تسلیم قزاقها شود. قاصدی نیز از رشت برای صادق خان تأمین نامه آورد. متن تأمین‌نامه را امیر موثق فرمانده قزاق‌های سردار سپه نوشته بود و پای آن نیز به امضای سردار سپه مهر شده بود:

«نایب صادق خان بدین وسیله به شما و همه اتباع شما تأمین داده می‌شود در صورتی که مایل به خدمت در نظام باشید می‌توانید ادامه خدمت دهید والا آزادید به هر شغل که مایل اید اشتغال ورزید. امضاء رضا وزیر جنگ»

صادق خان تأمین‌نامه را برای افرادش خواند. افرادش با تسلیم موافقت کردند. بعد از تسلیم صادق‌خان، امیرموتق از طرف سردار سپه حکم درجه سلطانی را به او ابلاغ و درخواست همکاری کرد. صادق‌خان بهانه آورد و گفت: «سگ‌ها مرا گزیده است. اجازه بدهید برای معالجه به تفلیس بروم.»

صادق خان یک سال خانه‌نشین شد. در این یک‌سال شهر رشت تحت حکومت نظامی اداره می‌شد. اعدام‌ها و تبعیدها جزو اخبار هرروزه پخش می‌شد. حکومت پلیسی و دیکتاتوری نظامی امان اهالی شهرهای گیلان را بریده بود. حاکمیت نظامی گیلان تحت ریاست تیمورتاش اعمال می‌شد. صادق‌خان در پایان سال ۱۳۰۰ سرانجام با کمک چند تن از اعضای «انجمن فرهنگ» به نیکخو معرفی شد. نیکخو از اعضای حزب دمکرات دوران مشروطیت بود و اکنون رییس فرهنگ انزلی بود. با کارسازی نیکخو او به استخدام اداره فرهنگ درآمد و مشغول تدریس شد. او در انزلی همواره تحت تعقیب پلیس مخفی بود.

صادق خان در یادداشت‌های خود نوشت:

«در ماه اردیبهشت ۱۳۰۱ من و فروزی و محمد آخوندزاده که بازرس فرهنگ بود، مهمان علیزاده اهل قفقاز و معاون قونسول شوروی در بندر انزلی، بودیم. در آنجا فقط مهمانی بود و مذاکرات سیاسی به عمل نیامده بود. بسیار ساده و بی‌آلایش بود. چند نفر از تجار از قبیل مسیو آواگیم و معتمد و وهازاده هم در این مهمانی بودند. پلیس‌های مخفی که همه وقت مراقب من بودند، گزارش ناروا می‌دهند که فالانی با شوروی‌ها ارتباط دارد. پس از یک هفته نزدیک ظهر بود از مدرسه بیرون آمدم، چند نفر پلیس دم درب منتظر خروج من بودند. گفتند شما را فرماندار نظامی خواسته‌اند. به اتفاق به آنجا رفتیم. گفتند باید الساعه خودتان را به حاکم رشت معرفی نمائید. خواستم تنها بروم، نگذاشتند. با یک مأمور روانه نمودند. حتی مجال ندادند به منزل بروم. به رشت آمدم و مرا نزد حاکم بردند. بیچاره آخوندزاده را دستگیر و بدون معطلی او را به همدان تبعید می‌کنند پس از چندی او در آنجا جان سپرد. فروزی را نیز از بندر انزلی به رشت تبعید می‌کنند و چندی بعد او را به تهران می‌فرستند. مرا به رودسر تبعید کردند.»

صادق‌خان در رودسر به اصلاح مدارس و شیوه تدریس همت گماشت. صادق‌خان در هرکار اجتماعی عاشقانه می‌کوشید. به معلمین آنجا گفت: «من عاشق شغل معلمی هستم و حاضریم با گرسنگی بسازم و نوباوگان وطن عزیز را تربیت کنم. شما باید با دستور من عمل کنید تا من با همکاری شما یک مدرسه خوب تأسیس کنم.»



اسکندر خان امانی در زمان خیزش انقلاب مشروطیت از اعضای فعال «کمیته ستار» رشت بود. او در فتح تهران فرمانده گروهی از شبه نظامیان بود. هنگامی که صادق کوچکیور افسر شهربانی رشت بود، اسکندر خان رابط او با میرزا بود و در تدارکات تسلیحاتی جنگلی‌ها می‌کوشید.

در یادداشت‌های خود نوشت:

«مدرسه به هیچ وجه شباهت به مدرسه نداشت و شاگردان با لباس کهنه و مندرس و پای برهنه روی حصیر پاره می‌نشستند. معلمین به وضع تعلیم و تربیت آشنا نبودند و به همان اسلوب مکتب‌داری آشنا و تعلیم می‌دادند. با کمک عده‌ای از معارف و تجار رودسر، جمعاً پنجاه نفر دعوت کردم. متأسفانه بیش از سه نفر نیامدند. من مقصود را برای آن‌ها مطرح کردم و دعوت به همکاری نمودم. آن‌ها حاضر شدند. در مدت سه‌ماه با همکاری این سه نفر توانستم بیست دستگاه نیمکت به فرم جدید تهیه نمایم و یک نمایش جالب دادیم. درآمد آن را صرف لباس و کفش محصلین بی‌بضاعت نمودیم. من با یک معلم دیگر در این نمایش بازی کردیم. من آموزگاران را به فن تدریس آشنا کردم. مدیر مدرسه شب‌ها نزد من حساب و هندسه می‌خواند. مدت سه‌سال در نهایت عسرت به سر بردم. شب‌ها در تاریکی به سر می‌بردم و از شعله آتش هیزم به جای چراغ استفاده می‌کردم.»

صادق خان به لنگرود منتقل شد و پس از چند ماه در آن شهر «مجمع ادبی ترقی» را تشکیل داد و با «انجمن فرهنگ» رشت ارتباط برقرار کرد. او در عمارت «انجمن ترقی» قرائت‌خانه و کتابخانه ایجاد و چند کلاس اکابر نیز دایر کرد، عده‌ای از جوانان درس خوانده و ترقیخواه عضو «انجمن ترقی» شده بودند. صادق خان عده‌ای از جوانان عضو را برای بازی نمایشی تربیت کرد. هرماه یک نمایشنامه از «انجمن فرهنگ» رشت دریافت می‌کرد و در عمارت «انجمن ترقی» با کمک جوانان با ذوق به صحنه می‌آورد. خودش در تمام نمایش‌ها بازیگر اصلی بود. درآمد نمایش‌ها را صرف مخارج قرائت‌خانه و کلاس‌های اکابر و هزینه‌های فرهنگی اعضای انجمن می‌کرد. هرماه مبالغی از درآمد نمایش‌ها را نیز صرف ایجاد مدارس و بازسازی مدارس قدیمی و هزینه‌های آموزشی شهرهای رودسر و املش و لنگرود می‌کرد. در سال ۱۳۰۴ با رهبری صادق خان، اعضای «انجمن ترقی» در رودسر و لنگرود تظاهراتی برضد حاکمیت شاه قاجار به راه انداختند. شعار آن‌ها سرنگونی

نظام سلطنتی و استقرار نظام جمهوری بود. او در همین سال به رشت منتقل شد و در مدارس آن شهر به تدریس پرداخت. صادق خان هنگام اقامت‌اش در رشت در ساعات فراغت به «انجمن فرهنگ» می‌رفت و به فعالیت‌های فرهنگی و هنری مشغول می‌شد. در سال ۱۳۰۸ محصلین مدرسه‌ای که صادق خان مدرس آن بود، اعتصاب کردند و خواستار عزل مدیر مدرسه شدند. رییس فرهنگ رشت از وزیر فرهنگ رضاشاه درخواست صدور حکم کرد. وزیر فرهنگ به رییس فرهنگ نوشت: «مصفا (مدیر مدرسه) آدم لایقی است. او چندین قریه مرا در همدان اداره می‌کرد. حالا چگونه نمی‌تواند یک دبیرستان را اداره کند.» وزیر دستور اکید داد که با قوه قهریه محصلین را رام کنند. رییس فرهنگ هرچه تلاش کرد که اعتصاب محصلین را بشکند، موفق نشد. کم‌کم دایره اعتصاب گسترده شد و به مدارس دیگر سرایت کرد. مدارس مثل عنصری، دقیقی، رودکی، فارابی، تربیت، قائنی به اعتصاب کنندگان پیوستند. رییس به وسیله شهربانی عده‌ای از محصلین را بازداشت کرد اما این عمل باعث خشم سایر محصلین شد. یک روز همه محصلین مدارس شهر رشت دست به اعتصاب زدند و با هماهنگی یکدیگر و با رهنمودهای پنهانی صادق خان از مدارس بیرون آمدند و در خیابان‌ها به راه افتادند. در سبزه میدان شهر متینگ پرآوازه‌ای دادند و دسته جمعی در خیابان‌ها راه افتادند و فریاد زدند: «رفقای ما را آزاد کنید. فرهنگ را اصلاح نمایید.»

رییس فرهنگ ناگزیر تسلیم شد و رفقای محصلین را آزاد کرد و مدیر مدرسه صادق خان را نیز عزل کرد. اما مدیر جدید که بجای او منصوب کرد بدتر از قبلی بود. پس از چندماه، باز محصلین دست به اعتصاب زدند و خواسته‌های صنفی و سیاسی مطرح کردند. رییس فرهنگ از شهربانی کمک خواست. شهربانی پنجاه پلیس را به ریاست سرتیپ غلامحسین خان برای سرکوب محصلین فرستاد. پلیس‌ها مدارس را محاصره و شلیک‌کنان وارد حیاط‌ها و اتاق‌ها شدند و به محصلین یورش بردند. صادق خان در مدرسه‌اش با سرتیپ غلامحسین خان به نزاع پرداخت و به بازداشت محصلین اعتراض کرد. سرتیپ صادق خان را محرک اصلی تشخیص داد و او را بازداشت کرد. حدود دو‌ست نفر محصل مدرسه با پلیس درگیر شدند. محصلین مدارس دیگر نیز برای یاری به طرف مدرسه صادق خان هجوم آوردند. محصلین سردوشی سرتیپ را کشته و به پلیس‌ها هجوم بردند. سرتیپ فرمان شلیک داد. درگیری خونین شد و عده‌ای کشته و زخمی شدند. شورش محصلین به شکل خونین سرکوب شد. مدرسه صادق خان منحل گردید و خودش را نیز به آبکنار انزلی تبعید کردند. در آنجا او تحت نظر شهربانی ساکن شد. یک پاسبان همیشه پشت در خانه‌اش کشیک می‌داد.

هروقت که او از خانه خارج می‌شد، پاسبان مثل سایه دنبالش می‌رفت. صادق خان در کار تدریس همیشه این کلمات را زمزمه می‌کرد: «هدف و آرمان و آرزویم ایجاد روح آزاد در جوانان است تا آنان زیر بار زور و ستم سرخم نکنند.»

پس از یک سال تبعید، با وساطت عده‌ای از اهل فرهنگ به‌ویژه اعضای مؤسس «انجمن فرهنگ» رشت، حکم بازگشت او صادر شد. او پس از بازگشت به رشت در «انجمن فرهنگ» به‌فعالیت فرهنگی و هنری مشغول شد. در سال ۱۳۱۰ پلیس‌ها به‌خانه‌اش هجوم آوردند. پس از زیرورو کردن اثاثیه خانه، یک تپانچه کهنه یافتند که از کار افتاده بود. صادق خان تحت بازجویی قرار گرفت و از طرف شهربانی به‌او اخطار شد که حق خروج از خانه را ندارد. بازپشت درب خانه‌اش چند پاسبان مسلح گماشتند. در همین زمان شهربانی به‌اعضای «انجمن فرهنگ» برجسب کمونیستی زد. شهربانی با صدها پلیس مسلح به‌عمارت انجمن فرهنگ یورش بردند. تابلو انجمن را پایین کشیدند و کتابخانه‌اش را که بیش از پانزده هزار کتب علمی و تاریخی و ادبی داشت، ضبط کرده و آتش زدند.

تمام اثاثیه انجمن را که شامل یک هزار سندلی مخصوص سن تئاتر و پرده‌های قیمتی صحنه‌های نمایش را توقیف و به‌شهربانی منتقل کردند. چهل نفر اعضای مؤسس انجمن را به‌شهرهای دورافتاده تبعید کردند. به‌صادق خان هم حکم تبعید به‌قزوین دادند. صادق خان یک هفته قبل از عزیمت به‌تبعیدگاه با کسب اجازه از مقامات، نمایشی در صحنه یک تئاتر نیمه مخروبه اجرا کرد و درآمد آن را برای کمک به‌روزنامه «صورت» که در رشت انتشار می‌یافت و موضعی مترقی داشت و در حال تعطیل شدن بود، اختصاص داد. او در تبعیدگاه، پس از چندماه از طرف رییس فرهنگ قزوین به‌کار دعوت شد و مدیریت مدرسه حمداله مستوفی را پذیرفت. صادق خان طبق روال معمولش، دست به‌تلاشی خارج از عرف اداری زد. با کوششی خستگی‌ناپذیر در طی چند ماه، مدرسه مستوفی تبدیل به‌یک مدرسه نمونه شد. اولین کار مهم او رسیدگی به‌وضعیت بهداشتی دانش‌آموزان بود. او پس از تذکرات بی‌شمار به‌بچه‌ها جهت نظافت و بهداشت سرانجام خودش دست به‌عمل زد. او با کمک فراش مدرسه، چندین دیگ پر از آب بر روی اجاق شعله‌ور گذاشت. خودش آستین‌ها را بالا زد و با قیچی موهای بلند و پراز شپش بچه‌ها را کوتاه و اصلاح کرد. او در طول یک روز با دست‌های خود، تن چهل دانش‌آموز را شست. با کمک مالی عده‌ای برای آن‌ها لباس و کفش خرید. او ده‌سال در حالت تبعید در قزوین اقامت داشت و در تمام این مدت به‌کار تدریس و اصلاح مدارس و کارهای اجتماعی مشغول بود. در این مدت در مورد اصلاحات مدارس قزوین و روش آموزشی چند بار با رییس فرهنگ آن شهر درگیر شد که سرانجام تمام طرح‌های او جامه عمل پوشید و اجرا

گشت. درباره الغای شهریه بچه‌های زحمتکشان به‌وزیر فرهنگ نامه نوشت و تقاضا کرد تعدادی از مدارس قزوین دولتی شوند. پس از پیگیری زیاد و نامه‌پراکنی بی‌شمار و دوندگی بسیار سرانجام تقاضایش پذیرفته شد و بودجه‌ای از طرف وزیر فرهنگ به تعدادی از مدارس قزوین اختصاص یافت. او برای سالمندان در چند مدرسه کلاس اکابر دایر کرد. در شهریور ۱۳۲۰ شهر قزوین توسط هواپیماهای متفقین بمباران شد. مردم به‌صورت دسته‌جمعی از شهرها خارج شدند، و در اطراف و کوهپایه‌ها و دهات پناهنده و پراکنده گشتند. مردم در سرما و در حالت گرسنگی پراکنده بودند که صادق‌خان به قزوین بازگشت و با فرمانده ارتش شوروی که با قشونش وارد قزوین شده بود، ملاقات کرد. صادق‌خان موافقت فرمانده شوروی را برای ورود مردم آواره به‌شهر گرفت. او به‌تمام پناه‌گاه‌ها سرکشید و مردم را تشویق کرد که به‌شهر خود بازگردند. مردم با همت او به‌شهرشان باز گشتند. صادق‌خان برای اداره شهر، عده‌ای از شخصیت‌های ملی و مردمی را جمع کرد و شورای موقتی تشکیل داد. سپس یکی از شخصیت‌های باتجربه را که از کوشندگان انقلاب مشروطیت بود و در زمان دیکتاتوری رضاخان در انزوا زندگی می‌کرد، به‌عنوان حاکم شهر معرفی کرد. بعد به‌فروغی نخست‌وزیر تلگراف زد و از او درخواست حکم رسمی کرد. درخواست او از طرف فروغی پذیرفته شد. جنگ باعث شد که صادق‌خان از بند تبعیدگاه آزاد شود. او به‌تهران آمد و با دکتر کشاورز و ابراهیم المونی دوستی برقرار کرد. آن‌ها گاه‌گاه به‌دیدار سلیمان میرزا می‌رفتند. صادق‌خان پس از مطالعه برنامه حزب سلیمان میرزا، وارد حزب او شد. پس از مدتی، مسئولیت تشکیلات گیلان را به‌او سپردند. او در سال ۱۳۲۱ وارد رشت شد. سمت اداری او در این زمان «بازرس فرهنگ» بود. صادق‌خان در تشکیلات حزبی گیلان دست به‌تجدد سازمان زد و اصلاحات لازم را انجام داد. عده زیادی از افراد ناصالح و فرصت‌طلب را از حزب اخراج کرد. صادق‌خان در ۱۳۲۷ پس از حادثه ترور شاه دستگیر شد. پس از چندماه حبس به‌بروجرد تبعید شد. صادق‌خان کوچکپور در سال ۱۳۵۵ در تهران درگذشت.

سعیدیا سرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به‌نکویی نبرند

منابع:

- ۱- نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین نوشته صادق کوچکپور.
- ۲- سردار جنگل - نوشته ابراهیم فخرانی.
- ۳- تاریخ جنگل - نوشته مهرنوش.